



مروری بر مصائب کیفی باز آفرینی شهری

مهندس مرورید قاسمی اصفهانی^۱

به استناد تجارب جهانی، بهسازی و نوسازی شهری با هدف ارتقای کیفیت زندگی، برای نزدیک شدن به باز آفرینی دست کم باید سه خصیصه را دنبال کند: استمرار، تمرکزگریزی و مشارکت جویی. بدین معنا که اقدامات:

۱) از توالی و زمان مندی منطقی به گونه‌ای برخوردار باشند که مجموع آنها تبدیل به سلسله مداخلات همگرا و هدفمند در راستای توانمندسازی بافت هدف گردند و کمتر دست‌خوش افت و خیزهای ناشی از تغییرات مدیریتی شوند. لازمه این امر گرایش از فرهنگ مدیر سالاری به سوی مدیریت محوری در چارچوب برنامه‌های فرادست است.

۲) در سلسله مراتب توزیع قدرت مدیریتی، هر رده به جایگاه خویش بسنده کند و به جایگاه دیگری احترام گذارد. بدیهی است که رده‌های بالاتر نقش سیاست‌گذاری برای هدایت و کنترل اقدامات را داشته و رده‌های پایین‌تر مسؤولیت‌های اجرایی را به دوش می‌گیرند و نظارت، به کنشی رفت و برگشتی میان این رده‌ها و نه یک‌سویه از بالا به پایین بدل می‌گردد.

۳) پذیرش تفاوت میان مشارکت جویی و سهم‌خواهی و اینکه در بحث از کیفیت، ایفای «بهتر» نقش بر ایفای نقش «بیشتر» مقدم است، پیش شرط خروج از دور باطلی است که تشریح شد. البته نمی‌توان انتظار داشت که این مهم به سرعت اتفاق افتد، اما به شروع این روند در صورتی می‌توان امیدوار بود که لزوم تحقق‌پذیری دو بند پیشین از سوی نیروهای دخیل در امر باز آفرینی وجدان گردد.

بر این اساس، باز آفرینی شهری نظامی یکپارچه و همگرا با پرهیز از تمرکز قدرت است که به شناسایی دقیق متولیان بالقوه اقدامات و شرح وظایف آنها در چارچوب اختیاراتشان می‌پردازد و تفویض نقش هر متولی بر اساس توانمندی و نه ادعا، به گونه‌ای صورت می‌پذیرد که این نقش‌ها مکمل یکدیگر باشند. بدین ترتیب مداخله در بافت هدف، جای خود را به فرآیند رشد تدریجی می‌دهد. وجود نظام منسجم لازمه پرهیز از گسست‌ها، شکاف‌ها و همپوشانی‌ها و توازی کاری‌های برنامه‌ریزی نشده کنونی است و تنها با پذیرش جزئی هماهنگ از بیکره کل اقدامات بودن، میسر می‌شود بدیهی است که تمام اجزا نمی‌توانند و نباید سر این پیکر باشند.

دیری است که سهم‌خواهی صرف و بدون دغدغه مسؤولیت‌های مترتب به آن تبدیل به بخشی از فرهنگ روزمره ما گشته و رنگ و بوی عادت‌ها به خود گرفته که تا زیربنایی‌ترین بنیان‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری جامعه نفوذ کرده است. این امر را می‌توان بازمانده تاریخ مصرف گذشته مدرنیسمی دانست که تقلیل مسأله و کمی ساختن آن را راهکار تسهیل و تحقق‌پذیری توسعه می‌انگاشت و لذا دیدگاهی کمیت سالار را ترویج می‌کرد که تالی ناگزیر آن اصالت و برتری «بیشتر» نسبت به «بهتر» است. لیکن تناقض درونی این دیدگاه زمانی نمایان می‌گردد که کیفیت نیز به مثابه کالا به بند کمیت کشیده می‌شود و کسب «بیشتر کیفیت» و «کیفیت بیشتر» در «زمان کمتر» تبدیل به هدفی می‌شود که نه با ماهیت کیفیت سازگار است و نه با ماهیت هدف. در این شرایط کیفیت چندپاره می‌شود، تقلیل می‌یابد، از روابط درهم تنیده و وحدت بخش آن اعتباراً صرف‌نظر می‌گردد و در نهایت نیز هر کسی از ظن خود یار پاره‌ای می‌شود و باز تولید کل از این پاره‌ها قرائت دیگری از روایت فرانکشتاین است. قدر مسلم، بهسازی و نوسازی بافت‌های شهری نیز از این قواعد مستثنی نیستند. باز آفرینی شهری با هدف ارتقای کیفیت زندگی، چشم‌اندازی است که از وزارتخانه تا شهرداری‌ها و شوراهای خود مشغول کرده است. حال بماند که در فقدان تعریف مشخص از این واژه تخصصی، تبدیل به ظرف مطالبات هر گروه از مدعیان تولید گشته است. تعدد مدعیان مذکور و فزون‌طلبی در سهم‌خواهی، فقدان وفاق جمعی بر سر مفهوم باز آفرینی و نسبت عملیاتی آن با نوسازی و بهسازی بافت شهری، مغشوش بودن تعریف و حتی نامگذاری بافت‌های هدف، ناهماهنگی و عدم هم‌سویی رویکردی دست‌اندرکاران باز آفرینی، ناکارآمدی سلسله مراتب مدیریت شهری در اثر توزیع نامتوازن قدرت در لایه‌های پایین هرم مدیریت و شتاب‌زدگی و در نتیجه پر خطا بودن اقدامات حاصل از عمر کوتاه مدیریت‌ها در نظام مدیر سالار به جای مدیریت محور، تنها مثنی از خوار عواملی هستند که سبب شده فعالیت‌های جاری و تجارب گذشته راه روشنی به سوی آینده نداشته باشند و در گرداب پراکندگی و موازی کاری در بهترین حالت کم فایده باشند. اگر تولید زیان نکنند! حال آنکه